جهانی سازی (تعریف تاریخ ومبانی فکری وفلسفی آن)

جهانی سازی (تعریف تاریخ ومبانی فکری وفلسفی آن)

عثمان رادپی([1])

بسم ا الرحمن الرحیم

مقدمه

در هر مقطع تاريخي واژگان خاصي است كه بيانگر ماهيت و جوهر آن دوره تاريخي است:

«امپرياليسم» واژه نمادين نيمه اول قرن بيستم و «توسعه» واژه شكل دهنده ي چارچوب مباحث، تحليل‌ها و نتيجه گيري‌ها در عرصه‌هاي سياست، اقتصاد و فرهنگ و اجتماع در اوايل نيمه دوم قرن بيستم بود. «جهاني شدن» در زمره‌ي واژگاني است كه بستر شكل دهنده‌ي ماهيت عرصه‌هاي گوناگون انساني در قرن حاضر است. اين استدلال نبايد اين واقعيت را از نظر دور سازد كه جهاني شدن پديده‌ي تازه‌اي نيست، بلكه ريشه در تحولات فكري و مادي در غرب دارد.

جهاني شدن به عنوان يك پديده، بازتاب يك فرآيند تاريخي و پيامد منطقي و غيرقابل اجتناب تحولات چند سده‌ي گذشته در غرب است. ديدگاه‌هاي نظري گوناگوني درباره مسأله جهاني شدن وجود دارد. برخي جهاني شدن را چيزي فراتر از مرحله‌اي گذرا و موقت در تاريخ بشر نمي‌دانند. برعكس، عده‌اي ديگر آن را آخرين تبلور رشد سرمايه داري غرب و نوسازي تلقي مي‌كنند، و گروه سوم جهاني شدن را يك تحول اساسي در سياست جهاني قلمداد مي‌كنند كه فهم آن نيازمند تفكر جديدي است. بايد آگاه بود كه هيچ يك از‌اين ديدگاه‌ها در بررسي پديده‌هاي جهاني شدن به همه پرسشهاي مطرح پاسخ مناسب نمي‌دهد بلكه هر كدام از منظري خاص و متفاوت به موضوع مي‌نگرد.

در‌اين نوشته منظور آن نيست كه بگوييم كدام يك از‌اين ديدگاه‌ها بهترين است، بلكه هدف آن است كه ديدگاه‌هاي نظري گوناگون و‌اين كه هر يك از تئوري‌ها چگونه به مسأله جهاني شدن مي‌نگرد، مورد بررسي قرار گيرد.

در‌اين مقاله تعريف جهاني سازي، تاريخ و مباني فكري و فلسفي آن مورد تحليل قرار مي‌گيرد.

تعريف جهاني شدن

در خصوص جهاني شدن ديدگاه‌هاي مختلفي وجود دارد كه هر يك بر وجهي متمركز شده اند. برخي، تغييرات اساسي در سامان دهي سرمايه داري جهاني در عرصه‌هاي توليد، توزيع، تجارت، ماليه و تكنولوژي را كه مي‌توان آنها را در قالب گذار از سرمايه داري سازمان يافته به سرمايه داري بدون سازمان در مقياس جهاني خلاصه كرد خصيصه اصلي جهاني شدن مي‌دانند([2]) و بعضي ديگر آن را فرآيندي كه در حال ساختن فضاي جديد اجتماعي است، تعريف مي‌كنند.([3])

تعاريف ديگري درباره جهاني شدن وجود دارد كه از جامعيت بيشتري برخوردار است. اين تعاريف جهاني شدن را مفهومي مي‌شناسد كه دلالت بر «به هم فشرده شدن» جهان در بُعد زمان و مكان و كوچك تر گرديدن آن دارد. اين حالت زاده گسترش ابزارها و نوآوري در وسائل ارتباطي و ارتباط تنگاتنگ فعاليت‌هاي اقتصادي است كه در مناطق مختلف شكل مي‌گيرد و بسط و گسترش مي‌يابد. جهاني شدن به معني فرآيندهايي است كه به شكل گرفتن فضاي جهاني واحد كمك مي‌كند.([4]) پيشرفت فن آوري ارتباطات، زمينه ساز جهاني شدن است. جهاني شدن به معني شكوفايي و بسط و گسترش جوامع مدني و نهادهاي مدني و تعميق وابستگي متقابل و همه جانبه شدن آن است. فشردگي فضا به گونه‌اي است كه اقتصادهاي ملي به صورت جداگانه و با اتخاذ سياست‌هاي انزواگرايانه امكان فعاليت ندارند. در اين شرايط نو، شيوه توليد در راستاي توزيع عمليات در سطوح مختلف محيط و فضا صورت مي‌گيرد كه اين امر فشردگي جهان را بيش از پيش متبلور مي‌سازد. آنتوني گيدنز مي‌گويد فرآيند فشرده شدن زمان و مكان موجب شده است كه حاضر و غايب به لحاظ زماني و مكاني به يكديگر نزديك شوند. فواصل در حال كم شدن است. روابط اجتماعي از محيطي به محيط ديگر منتقل مي‌شوند.([5])

آنتوني مك گرو در تعريف جهاني شدن مي‌گويد: در جهاني شدن الگوي فعاليت‌هاي مختلف بشري به سوي فرا قاره‌اي و بين منطقه‌اي شدن در حركت است. وي همچنين معتقد است جهاني شدن در تمام حوزه‌هاي زندگي مدرن در ابعاد مختلف ظهور و بروز دارد. از اين رو جهاني شدن يك فرآيند چند بعدي است.([6])

نكته‌اي كه توجه ما را به جهاني شدن معطوف مي‌دارد اين است كه بسياري از موضوعاتي كه قبلا در سطح ملي جريان داشت اكنون جنبه جهاني به خود گرفته است. جهاني شدن فرآيند رشد تحولات و اقدامات در عرصه‌هاي جهاني است كه تماماً حكايت از فشرده شدن دارد.([7])

سابقه تاريخي جهاني شدن

مفهوم جهاني شدن از اوايل دهه 1980 به بعد متداول شد([8]) و در دهه 1990 ظهور و بروز عيني تري پيدا كرد. پايان جنگ سرد و فروپاشي اتحاد جماهير شوروي سابق در تشديد روند جهاني شدن نقش اساسي داشت و زمينه‌هاي بسط و گسترش وجوه مختلف آن را بيش از پيش فراهم ساخت. بايد گفت اين مفهوم شباهت

نسبي به مقوله «وابستگي متقابل» كه در دهه 1970 توسط جوزف ناي و رابرت كوهن مطرح گرديد، دارد. در خصوص نظريه وابستگي متقابل هم در ابتدا ديدگاه‌هاي نوگرايانه و سنت گرايانه نظرات موافق و مخالفي نسبت به آن داشتند.([9]) اين وضعيت نيز هم‌اكنون در خصوص جهاني شدن وجود دارد.

وابستگي متقابل داراي سه ويژگي است: ([10])

1ـ مجاري چندگانه‌اي براي ارتباط ميان جوامع برقرار مي‌كند (برخلاف نظر رئاليست‌ها كه صرفاً دولت‌ها را واحد فعال و انحصاري در عرصه سياست بين المللي مي‌دانند.)

2ـ روابط بين كشورها متنوع و گوناگون است و سلسله مراتب خاصي بر آنها حاكم نيست (برخلاف نظريه رئاليست‌ها كه عنصر نظامي‌را همواره در رأس مسائل قرار داده و معتقد به سياست عالي/ داني در روابط ميان دولتها بودند.

3ـ در چارچوب وابستگي متقابل، دولت‌ها به كاربرد نيروي نظامي‌بر ضد همديگر متوسل نمي‌شوند (برخلاف نظر رئاليست‌ها كه تنها منبع قدرت را توان نظامي‌مي‌دانستند.)

بنابراين وابستگي متقابل به وضعيتي اشاره دارد كه كشورها داراي ارتباطات و اثرات متقابل نسبت به يكديگر هستند. جهاني شدن با وابستگي متقابل در عين شباهتهاي نسبي داراي تفاوتهاي كيفي عديده‌اي نيز هست. بارزترين تفاوت كيفي بين‌اين دو مفهوم‌اين است كه جهاني شدن بر وجود متنوع و پيچيده ارتباطات بين كشورها و همه جانبگي آنها دلالت دارد و همچنين داراي توزيع چند قاره‌اي است. حال

آنكه وابستگي متقابل شامل ارتباطات محدود بين كشورهاست و در ابعاد منطقه‌اي قابل پيگيري است. بنابراين وابستگي متقابل جهاني شدن را پوشش نمي‌دهد اما جهاني شدن دربرگيرنده وابستگي متقابل است.

ابعاد و اجزاي جهاني شدن

جهاني شدن داراي ابعاد مختلف و گوناگوني است. از نظر مك گرو جهاني شدن فرآيندي چند بُعدي است كه داراي ابعاد و حوزه‌هاي مختلف اقتصادي، فرهنگي، سياسي، اجتماعي و زيست محيطي است.([11])

همچنين جهاني شدن داراي اجزاء و عناصر مختلفي شامل افراد، نهادها، واحدهاي محلي، گروههاي قومي، دولت ـ ملت و انواع بازيگران فراملي است. بعضي از رويكردها اعتقاد به تركيب اجزاء مزبور در جهاني شدن دارند و بعضي ديگر بر انحصار خاصي كه حتي به نفي اجزاء ديگر يا ادغام كامل آنها مي‌انجامد انگشت مي‌گذارند.

رويكردهاي جهاني شدن

در خصوص جهاني شدن، رويكردهاي مختلفي وجود دارد كه به نوعي برگرفته از رويكردهاي مربوط به ديدگاههاي مختلف پيرامون تحولات پس از جنگ سرد است و هر يك داراي طيف گسترده‌اي نيز مي‌باشند. اين رويكردها از يك سو بر انكار تحولات اساسي محيطي (همچون جهاني شدن و...) تأكيد دارند و از سوي ديگر، در خصوص ساز و كارهاي مربوطه و گسست شرايط جديد از دوران و دهه‌هاي گذشته راه افراط

مي‌پيمايند.

اين رويكردها در پاسخ به پرسش‌ها و محورهاي گوناگون در خصوص چگونگي روند جهاني شدن و همچنين مباني معرفتي آن شكل گرفته است. پاسخ منطقي به هر يك از پرسشهاي ذيل، مباني و رويكردهاي مختلف درباره جهاني شدن را تعيين مي‌كند:

- آيا پديده جهاني شدن اساساً امر جديد و تحول نوي محسوب مي‌شود؟

- آيا پديده جهاني شدن گسست كامل از وضعيت گذشته و تحولات اجتماعي پيش از خود است؟

- آيا پديده جهاني شدن تكامل روند و مراحل گذشته است؟

1 ـ رويكرد محافظه كارانه

اين رويكرد معتقد است كه جهاني شدن پديده‌اي قديمي‌است كه در سيمايي تازه وارد صحنه بين المللي شده است.اين رويكرد به منطقه‌اي شدن به عنوان يك پديده ي جديد بيش از جهاني شدن اعتقاد دارد. محافظه كاران، دولتها را نه تنها ضعيف شده يا رو به اضمحلال نمي‌دانند بلكه آنها را همچنان محور تمامي‌رويدادها و تحولات در عرصه روابط بين الملل محسوب مي‌كنند و جهاني شدن را چالشي براي ساختار و نظم بين المللي در نظر نمي‌گيرند.([12]) رئاليست‌ها در طيف رويكرد محافظه كاران قرار دارند.

2 ـ رويكرد ليبرالي:

اين رويكرد معتقد است جهاني شدن روند تكاملي مدرنيته و تجدد است،([13]) فرآيندي است كه تدريجاً الگوي «تجدد» را در شكل تكاملي آن در جوامع انساني متحقق مي‌سازد.اين رويكرد طيف گسترده‌اي دارد. اما بارزترين ديدگاههاي رويكرد ليبرالي بر‌اين اصل استوار است كه عنصر دولت ـ ملت همچنان در عرصه روابط بين الملل تأثيرگذار خواهند بود ولي در نتيجه فرآيند جهاني شدن، حاكميت ملي كشورها محدود مي‌گردد و از اختيارات آنها كاسته مي‌شود.([14])

آنتوني گيدنز معتقد است كه دولت ـ ملت قدرتي حياتي در جهان است و در عصر جهاني شدن نيز نقش ويژه خود را حفظ مي‌كند.

3 ـ رويكرد راديكال:

اين رويكرد هم جهاني شدن را ادامه همان روش‌هاي گذشته مي‌داند و وضعيت جديد را مرحله تازه‌اي از تداوم امپرياليسم به حساب مي‌آورد. گروههاي فكري مختلف و طيفهاي بسيار گسترده‌اي از اين رويكرد هواداري مي‌كنند كه بعضاً شامل جرياناتي مي‌شود كه در ساير مسايل به شدت با يكديگر در تعارض هستند، ولي در خصوص پديده جهاني شدن ديدگاه مشتركي را دارند. ماركسيست‌هاي كلاسيك و راديكاليستهاي مذهبي در طيف اين رويكرد قرار دارند. اين ديدگاه در يك چشم انداز كلان، جهاني شدن را پروژه از پيش تعيين شده ايالات متحده آمريكا و آن را مترادف آمريكايي شدن جهان مي‌داند. از منظر اين ديدگاه، امپرياليسم آخرين مرحله سرمايه داري، و جهاني شدن آخرين مرحله امپرياليسم است. براساس اين رويكرد، جهاني شدن پوششي ليبراليستي براي مفاهيمي چون امپرياليسم، استعمار، استعمار نو و... است.([15])

4 ـ رويكرد جهان گرايان افراطي:

اين رويكرد كه طرفدار سرسخت جهاني شدن است و معتقد است جهاني شدن پاياني بر بسياري از نهادهاي سنتي است، منجر به اضمحلال عنصر دولت ـ ملت در روابط بين المللي مي‌شود، حاكميت ملي كشورها را زائل و بازار را جايگزين آن خواهد ساخت و زمينه را براي گسترش هر چه بيشتر نهادهاي فراملي‌تي توليد، تجارت و امور مالي فراهم مي‌كند.([16])

براساس اين رويكرد، نهادهاي غيردولتي، بنگاههاي خصوصي و فراملي‌تي ساز و كارهاي اصلي جهاني شدن هستند. آحاد جامعه، نهادها و گروهها براي استمرار منافع فردي، نهادي و گروهي خود را در پناه

مرزها و سرزمين ملي حفظ نمي‌كنند، بلكه اطلاعات مورد نياز و سپس اقدامات مقتضي را از بازار كسب مي‌نمايند.

آثار جهاني شدن

بارزترين اثر جهاني شدن تشديد همگرايي در عرصه جهاني است. همانطور كه مي‌دانيم يكي از موانع همگرايي جهاني موضوع حاكميت ملي كشورهاست. از نظر طرفداران جهاني شدن از آنجا كه نقش و دامنه اقتدار دولت در اثر جهاني شدن به طور جدي محدود مي‌شود لذا بستر و زمينه اصلي براي همگرايي فراهم مي‌گردد. در گذر زمان و با توسعه و پيشرفت ابزارهاي تكنولوژيك در عرصه ارتباطات، همگرايي از زمينه‌هاي مناسب تري برخوردار شده است.

يكي از آثار جدي جهاني شدن، كاهش موانع تعرفه‌اي و غيرتعرفه‌اي تجارت است كه البته در اين خصوص كشورهاي پيشرفته بهره بيشتري به دست مي‌آورند.

يكي ديگر از آثار جهاني شدن تغيير محيط بين المللي در نتيجه پيشرفتهاي تكنولوژيك و تحولات گسترده در دانش ارتباطات است. براي نمونه، مي‌توان به شكل گيري تجارت الكترونيكي به عنوان روشي نو در محاسبات اقتصادي اشاره كرد كه شديداً محيط اقتصاد بين المللي را در عرصه فعاليت‌هاي اقتصادي وساز و كارهاي آن متحول ساخته است و خود محصول تغييرات در محيط بين المللي مي‌باشد.

از ديگر عوامل تغيير در محيط بين المللي، حركت آزاد سرمايه، كالا، خدمات و همچنين اطلاعات است. عوامل مذكور از يك سو به عنوان آثار جهاني شدن محسوب مي‌شوند و از سوي ديگر، موجبات بسط و گسترش جهاني شدن را فراهم مي‌آورند. ساز و كارهاي شرايط نو موجب گشته است كه اهميت عنصر ژئوپليتيك بيش از پيش كاسته شود.

در يك چشم انداز كلي مي‌توان به هم پيوستگي روزافزون اقتصادها را از آثار مهم جهاني شدن قلمداد كرد كه زمينه ساز گسترش صلح و امنيت، رشد دموكراسي و بسط توسعه در جهان مي‌شود. اما تمامي‌آثار جهاني شدن در‌اين نكات خلاصه نمي‌شود بلكه بايد به يكي ديگر از آثار گرانبار جهاني شدن نيز اشاره داشت. اثر مزبور كه به دليل تضادهاي دروني جهاني شدن به وجود آمده تشديد شكاف بين جوامع فقير و غني است.([17])

علل جهاني شدن

عوامل گوناگوني در ظهور جهاني شدن دخيل بوده اند. يكي از‌اين عوامل رشد بازار مالي جهاني است. اخيراً، حجم بازارهاي مالي در مقايسه با حجم تجارت جهاني به سرعت رشد كرده و به يك عامل مهم و نيروي پيش برنده جريان يكپارچگي جهاني تبديل شده است.

دومين عاملي كه موجب تقويت يكپارچگي اقتصاد جهاني شد، فروپاشي نظام سوسياليستي و پايان جنگ سرد بود. فروپاشي اتحاد جماهير شوروي سابق و پايان جنگ سرد موجب گسترش بازار جهاني و تعميق روابط اقتصادي شد. امروزه، به جز جمهوري كره، تقريباً تمامي‌كشورهاي جهان، در بازار جهاني ادغام و به بخشي از آن تبديل شده اند. حتي، كشور كوبا كه حزب كمونيست دو آتشه‌اي بر آن حكومت مي‌كند، تا حدودي اجازه داده است كه سرمايه گذاري خارجي نقش مهمي‌در اقتصادش‌ايفا كند. در نتيجه، ديگر، جهان امروز به دو اردوگاه سياسي به گونه‌اي كه در دوران جنگ سرد تقسيم شده بود و‌ايالات متحده و اتحاد جماهير شوروي براي نفوذ‌ايدئولوژيك در آن به رقابت با هم مي‌پرداختند، تقسيم نشده است. امروز ديگر رقابت در بين ملتها براي سلطه‌ايدئولوژيك نيست بلكه رقابت بر سر بازار و منابع كمياب است.

عامل سوم جهاني شدن، رشد فعاليت‌هاي شركته است. ادغام جهاني حاصلِ رشد فعاليت شركت‌هاي چندمليتي است. امروزه، تعداد شركتهاي چندمليتي و همچنين حوزه نفوذ آنها گسترش يافته است. شركتهاي چندمليتي به منظور كاهش هزينه توليد و به حداكثر رساندن سود نيز براي برخورداري از مزيت رقابتي در مقابل

ديگران در جهت فتح بازارها به فراسوي مرزهاي ملي روي آورده اند و در ساير كشورها سرمايه گذاري مي‌كنند.

چهارمين و شايد مهمترين نيروي پيش برنده جهاني شدن انقلاب در تكنولوژي اطلاعات، ارتباطات و حمل ونقل است كه هزينه‌هاي ارتباط از راه دور و حمل و نقل را كاهش داده و از‌اين رو اهميت فاصله را در فعاليت‌هاي اقتصادي به حداقل رسانده است.

پنجمين عاملي كه به جهاني شدن منجر شده موضوع بين المللي شدن مسائل زيست محيطي نظير گرم شدن زمين و وجود باران‌هاي اسيدي است.‌اين مسائل زيست محيطي جهاني، به راه حلهاي جهاني نياز دارد به‌اين معني كه براي برطرف ساختن آنها همكاريهاي بين المللي و هماهنگي سياستها نه تنها مهم بلكه حياتي است.([18])

بسترسازي ارزشي و مادي در غرب براي پاگيري پديده جهاني شدن

جهش تاريخي مجموعه جغرافيايي خارج از جهان شرق در سده هيجدهم، بواسطه ارزشهاي «عصر انقلاب».([19]) يعني صنعت گرايي، فرديت و نفي وراثت.([20]) سياسي عينيت يافت.‌اين فرآيند در مسير خود «بهار خلقها».([21]) را امكان پذير ساخت و «اين عقيده را كه جامعه يك موجود مكانيكي است و چون منظومه شمسي، برون از قلمرو زمان است متزلزل ساخت».([22]) رسيدن به چنين دركي، جزميت‌هاي اقتصادي، سياسي و فرهنگي را كه براساس انگاره‌ها و استنباط‌هاي متضاد و متفاوت عمل مي‌كردند يكباره درهم ريخت و پاگيري «معجزه اروپا».([23]) را امكان پذير نمود.

رنسانس، اصلاح مذهبي، روشنگري و انقلاب صنعتي به عنوان چهار نقطه عطف تاريخي در غرب در حيطه‌هاي نظام دهنده جامعه يعني اقتصاد، سياست و فرهنگ براي نخستين بار به گونه‌اي سيستماتيك وحدت ارزشي به وجود آوردند. اصول محوري حوزه‌هاي سه گانه اقتصاد، سياست و فرهنگ بر پايه پذيرش و مشروعيت

رقابت، تكثر و تنوع شكل گرفت كه خود در همسويي هنجارها و باورها در حوزه‌هاي ذكر شده مؤثر بود. اين همان مفهوم «نزديكي انتخابي» است كه «وبر» در توجيه همپوشي مذهب پروتستان و سرمايه داري مورد استفاده قرار داده است.([24]) منظور از غرب شكلي از جامعه و يك حوزه فعاليت است كه مبتني بر مؤلفه‌هاي زير مي‌باشد:

1ـ اقتصاد سرمايه داري غير خويشاوندي. رقابت مبتني بر «سرمايه ـ دانش».([25]) براي جلب نظر مصرف كننده بعنوان كليدي ترين عنصر تعيين كننده توفيق و ناكامي.

2ـ توليد براي تسهيل زندگاني. متمايز شدن «سرمايه از ثروت».([26]) و از بين رفتن توليد صرفاً براي تأمين معيشت.

3ـ مركزيت فرد در فرآيند سياسي تمايزات مدني تنها مبتني بر منفعت است.([27])

4ـ همسنگي ارزش در حوزه عمومي‌و حوزه خصوصي. عملكردها و ارزيابي‌ها در هر دو حيطه عمومي‌(جامعه) و خصوصي (خانواده) جز در چارچوب «يك نوع مفروض از حيات اجتماعي»([28]) (نظام هنجاري يكسان) متصور نيست. در چنين بستري تعارض ميان اخلاق خصوصي و جمعي از بين مي‌رود.([29])

با توجه به‌اين واقعيت كه «شرايط اجتماعي عبارت از مناسبات اجتماعي است و‌اين مناسبات بر پايه رفتارهايي قراردادي تعريف مي‌شود»،([30]) رنسانس (تحول در زيبا شناختي قرون وسطايي)([31]) و چالش اومانيستي در برابر تفكر ارسطو([32])، اصلاح مذهبي (جدايي جهان مادي از جهان فيض و قائل شدن تمايز

بين ايمان و([33]) عقل)، روشنگري در هم تنيدگي حيثيت فردي انسان و انسانيت اجتماعي او،([34]) و انقلاب صنعتي (رويكرد به كشاورزي قابل تبديل([35]) به معناي تحول چرخش سه نوبتي به چهار نوبتي و گذار از مكانيك آسماني نيوتون به مكانيك گازي بويل)،([36]) نوع تازه اي از ادراكات، گزاره ها و نهادها را در غرب پديد آورد كه در پيوند با روابط بين افراد و اوضاع تاريخي و اجتماعي مشخص گشت. از آن رو كه هنجارها، تفكرات و نهادهاي همسو در عرصه هاي سياسي، اجتماعي، اقتصادي و فرهنگي با توجه به مقتضيات و نيازهاي اجتماعي تدريجياً و در بستر حوادث تاريخي شكل يافت، خصلت انداموار (بومي شدن، متني شدن ارزشها و نهادهاي قرينه اين ارزشها) به خود گرفت. به سبب دروني بودن منشاء، اين ترقيات ماهيت مكانيك وار پيدا نكرد. دگرگوني ها در همه ي حيطه ها به كُندي وليكن در مسيرهاي مشابه يا به موازات يكديگر روي داد.([37])

در جوامع غربي است كه سقوط باستيل آن را مسجل كرد و برتري در دامن گستري به معناي راه يافتن اين ارزشها و ساختارها به جوامع غيرغربي و پذيرفته شدن آنهاست كه سقوط ديوار برلين نماد آن است. عناصر و عوامل محرك رنسانس، اصلاح مذهبي، روشنگري و انقلاب صنعتي به دنبال سقوط باستيل سرانجام در حيطه جغرافيايي غرب خصلت اندام دار يافت و در متن جامعه قرار گرفت به اين معنا كه اصول و مفروضات اين چهار نقطه عطف اجتماعي گشت و زيربناي ساختارها و تفكرات را در جامعه به وجود آورد. پس فرد و جامعه به هم گره خوردند و عقل و قدرت به همزيستي نشستند.

ارزشها و ساختارهاي ناشي از اين چهار نقطه عطف تاريخي يك نظام فكري و ساختاري معين پديد آوردند كه اساس تمدن غرب گشت. اين ساختارها و ارزش ها چارچوب عملياتي حيطه هاي گوناگون زندگي اجتماعي از سياست گرفته تا تعليم و تربيت را شكل دادند. اين چارچوب عملياتي چه از منظر نخبگان و چه از ديدگاه توده ها مشروعيت يافت. پس ارزشها و نهادها در غرب پذيرش هنجاري و عملي كسب كردند: ([38]) پذيرش هنجاري به اين جهت كه مفاهيم و ارزشها در راستا و هم سو با ارزشهاي زيربناي اقتصادي بودند، و پذيرش عملي بدين علت كه بيشترين منافع را براي بيشترين افراد به بار آوردند. در نهايت بايد گفت كه غرب از نقطه نظر كيفي و كمي در موقعيتي متمايز قرار گرفت چون صحت هنجاري (همزيستي و همتافتگي قدرت قانون و آزادي)،([39]) حقانيت عيني (سطح بالاي توسعه اقتصادي، طبقه متوسط گسترده و سطح آموزش عمومي بالا)([40])، برتري و تسلط نهايي غرب را غيرقابل اجتناب ساخت.

موافقان و مخالفان جهاني شدن

رويكردهاي نظري گوناگون به فرآيند جهاني شدن، در عمل با پيدايش دو دسته يعني موافقان و مخالفان جهاني شدن همراه است. از آنجا كه پديده جهاني شدن چه از بُعد نظري و چه در عمل موضوعي مورد مناقشه است. بررسي ديدگاههاي موافقان و مخالفان آن مي‌تواند به شناخت دقيقتر اين پديده كمك كند.

موافقان جهاني شدن

عمده ترين بحث موافقان جهاني شدن كه با دوران جديد سياست جهاني نيز سازگاري دارد، از اين قرار است:

1ـ سرعت تغييرات اقتصادي چنان زياد است كه موجب ايجاد يك سياست جديد جهاني شده است. دولتها ديگر واحدهاي بسته‌اي نيستند و نمي‌توانند اقتصاد خود را كنترل نمايند. اقتصادهاي جهاني در مقايسه با گذشته بسيار به يكديگر وابسته و متكي شده اند و اين وابستگي با گسترش لحظه به لحظه مسايل مالي و تجارت انجام مي‌شود.

2ـ ارتباطات، نحوه برخورد ما با بقيه جهان را به طور اساسي دچار تحول كرده است. در حال حاضر ما در جهاني زندگي مي‌كنيم كه حوادث در يك بخش از جهان، سريعاً قابل مشاهده در آن سوي جهان است. ارتباط الكترونيك، ادراك ما را از گروههاي اجتماعي كه در آن زندگي و كار مي‌كنيم، دچار تحول كرده است.

3ـ امروزه، بيش از هر زمان ديگر يك فرهنگ جهاني وجود دارد به گونه‌اي كه اغلب مناطق شهري در جهان شبيه به يكديگرند. جهان داراي فرهنگ مشتركي است كه بخش اعظم آن از هاليوود نشأت گرفته است.

4ـ جهان روز به روز از تجانس بيشتري برخوردار مي‌گردد و اختلافات بين افراد در حال از بين رفتن است.

5 ـ امروزه شاهد فروپاشي زمان و مكان هستيم. عقايد قديمي‌ما در خصوص مكان جغرافيايي و زمان تاريخي با سرعت ارتباطات و رسانه‌ها زايل مي‌شود.

6 ـ يك جامعه مدني جهاني با جنبش‌هاي اجتماعي و سياسي فراملي در حال ظهور است و وفاداري افراد از دولتها به نهادهاي فرعي دولتي، نهادهاي فراملي و نهادهاي بين المللي منتقل مي‌شود.

7ـ «فرهنگ جهان وطني» در حال گسترش است. انسان‌ها جهاني مي‌انديشند و محلي عمل مي‌كنند.

8ـ شاهد ظهور يك فرهنگ ريسك هستيم، يعني مردم جهان احساس مي‌كنند خطر اصلي كه با آن مواجه اند، آلودگي و ايدز است و اين كه دولتها به تنهايي قادر به مقابله با ريسك نيستند.([41])

مخالفان جهاني شدن

1ـ يكي از اعتراضات شاخص به نظريه جهاني شدن اين است كه اين واژه يك واژه نامشخص براي اشاره به آخرين مرحله سرمايه داري است. به اعتقاد منتقدان، تئوري جهاني شدن وضع جاري را بسيار منحصر به فردتر از آنچه واقعاً هست ارزيابي مي‌كند در حالي كه اين وضع ممكن است برگشت پذير باشد.

2ـ اعتراض ديگر اين است كه جهاني شدن داراي تأثيرات ناموزوني است. اين تئوري يك تئوري غربي است كه تنها در مورد بخش كوچكي از جامعه بشري قابل اعمال است. تظاهر به اينكه يك اقليت بسيار كوچك از جمعيت جهان مي‌توانند به شبكه‌هاي جهاني دسترسي داشته باشند به روشني نوعي مبالغه است زيرا در جهان واقعي افراد بسيار زيادي هستند كه در تمام طول عمر خود حتي يك بار هم از تلفن استفاده نمي‌كنند.

3ـ جهاني شدن ممكن است آخرين مرحله امپرياليسم غربي باشد. اين همان تئوري قديمي نوسازي است كه در ظاهري آراسته و لباسي جديد مورد بحث قرار گرفته است، زيرا ارزش‌هاي غيرغربي با هيچ جاي آن سازگار نيست و آنچه به عنوان پيروزي ارزش‌هاي ليبرال جشن گرفته مي‌شود، هزينه ي آن را ديدگاههاي جهاني ساير فرهنگ‌ها پرداخت مي‌كنند.

4ـ تعداد قابل توجهي بازنده در فرآيند جهاني شدن وجود دارند. تكنولوژي‌هاي همراه جهاني شدن، به صورت خودكار به نفع اقتصادهاي غني در جهان كار مي‌كند و منافع آنها را بر منافع اقتصادي‌هاي در حال توسعه ملي مرجّح مي‌دارد، بنابراين، جهاني شدن نه تنها حالت امپرياليستي بلكه حالت استثماري دارد.

5ـ همه نيروهاي جهاني كننده، لزوماً نيروهاي خوبي نيستند. جهاني شدن اقدامات كارتل‌هاي مواد مخدر، تروريست‌هاي بين المللي و سنديكاهاي تبهكاري را تسهيل مي‌كند.

6ـ نگراني بزرگ اين است كه بازيگران فراملي بسيار قوي و نوظهور در جهان سياره‌اي شده، پاسخگو

نيستند.

7ـ تضادي در بطن تئوري جهاني شدن وجود دارد. از يك سو بيانگر پيروزي ارزش‌هاي غربي به رهبري بازار است ولي قادر نيست موفقيت اقتصادي برخي از اقتصادهاي ملي مانند سنگاپور، تايوان، مالزي و كره را كه با اتكا به ارزش‌هاي آسيايي يكي از بالاترين نرخ‌هاي رشد در اقتصاد جهاني را به دست آورده اند، توضيح دهد. تضاد مورد نظر اين است كه آيا اين كشورها مي‌توانند به نوسازي خود بدون پذيرش ارزش‌هاي غربي ادامه دهند يا نه؟ و اگر چنين شود آن وقت بر سر اين ادعا كه جهاني شدن موجب گسترش يك دسته خاص از ارزش‌ها مي‌شود، چه خواهد آمد؟ اگر اين كشورها راه خود را به سوي نوسازي اقتصادي و اجتماعي باز كنند، شاهد اختلافات بين ارزش‌هاي غربي و آسيايي بر سر مسايل چون حقوق بشر، جنسيت و مذهب خواهيم بود.([42])

نتيجه گيري

خلاصه كلام اينكه:

ـ جهاني شدن در همه جا يكسان تجربه نشده است. براي مثال، كاهش اهميت مرزهاي سرزميني در آمريكاي شمالي، اروپا و منطقه پاسيفيك در مقايسه با آفريقا و آسيا از برجستگي ويژه‌اي برخوردار است، يا پديده‌هايي مانند شركت‌هاي جهاني، پست الكترونيك و... در شمال بيشتر مطرح است تا در جنوب.

ـ اصولا جهاني شدن يك فرآيند رو به جلو تنها براي همسان سازي نيست كه دلايلي براي قبول آن ارائه گردد. جهاني شدن، به هيچ وجه به تفاوت‌هاي فرهنگي پايان نداده است، از اين رو بعنوان مثال، مخاطبان مختلف، يك فيلم جهاني را به صورت‌هاي گوناگون تفسير مي‌كنند و كالاهاي جهاني با توجه به نيازهاي محلي به صُور مختلف مورد استفاده قرار مي‌گيرند.

ـ جهاني شدن هنوز اهميت مكان، فاصله و مرزهاي سرزميني را در سياست جهاني از بين نبرده است، هرچند ابعاد جديدي از جغرافيا را از طريق ورود به فضاي مجازي و ارتباطات الكترونيكي به روابط اجتماعي اضافه كرده است.

ـ جهاني شدن را نمي‌توان فقط به صورت يك نيروي واحد پيش بَرَنده درك نمود. سياره‌اي شدن جهان، فقط حاصل گريزناپذير سرمايه داري، يا نتيجه قطعي و از پيش تعيين شده صنعتي شدن، يا برآمده از كاوش غيرمذهبي جديد از حقايق جهان نيست.

ـ مهم تر اينكه جهاني شدن باطل السحر تمام مشكلات نيست. واقعيت اين است كه افراد بر پايه جنسيت، طبقه، نژاد، مذهب و ساير طبقه بندي‌هاي اجتماعي عموماً داراي دسترسي نابرابر در استفاده از فرصت‌هاي جهاني شدن هستند.

«منابع و مآخذ»

الف) فارسي

1ـ ناي، جوزف و كوهن، رابرت، وابستگي متقابل در سياست جهاني، ترجمه وحيد بزرگي، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهي، سال 1375 هـ ش.

2ـ والرشتاين، امانوئل، سياست و فرهنگ در نظام متحول جهاني، ترجمه پيروز ايزدي، تهران، نشر ني، سال 1377 هـ ش.

3ـ راسل، برتراند، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريابندري، تهران، انتشارات كتاب پرواز، سال 1373 هـ ش.

4ـ پي تيلر،اي جي، عظمت و انحطاط اروپا، ترجمه هرمز عبدالهي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي‌سال 1370 هـ ش.

5ـ دندال، هرمن، سير تكامل عقل نوين، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، انتشارات علمي‌و فرهنگي، سال 1376 هـ ش.

6ـ كندي، پال، ظهور و سقوط قدرتهاي بزرگ، ترجمه م. قائد. ناصر موفقيان و اكبر تبريزي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، سال 1371 هـ ش.

7ـ وبر، ماكس، اخلاق پروتستاني و روح سرمايه داري، ترجمه عبدالكريم رشيديان و پريسا منوچهري كاشاني، تهران، انتشارات علمي‌و فرهنگي، سال 1373 هـ ش.

8ـ مايز، پي ير، رشد اقتصادي، ترجمه علي محمد فاطمي‌قمي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، سال 1368 هـ ش.

9ـ هايلبروند، رابرنسال، سرمايه داري در قرن بيست و يكم، ترجمه احمد شهسا، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، سال 1367 هـ ش.

10ـ پلامناتس، جان، ايدئولوژي، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، انتشارت علمي و فرهنگي، سال 1373 هـ ش.

11ـ آربلاستر، آنتوني، ظهور و سقوط ليبراليسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مركز، سال 1368 هـ ش.

12ـ اشتن، ت. س، انقلاب صنعتي، ترجمه احمد تدين، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، سال 1375 هـ ش.

13ـ روسو، پي ير، تاريخ صنايع و اختراعات، ترجمه حسن صفاري، تهران، انتشارات كتابهاي جيبي، سال 1366 هـ ش.

14ـ نويمان، فرانس، آزادي و قدرت و قانون، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمي، سال 1373 هـ ش.

15ـ مؤسسه اطلاعات، ماهنامه اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 158 ـ 157، مهر و آبان 1379 هـ ش،

تهران.

16ـ مؤسسه اطلاعات، ماهنامه اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 168 ـ 167، مرداد و شهريور 1380 هـ ش، تهران.

17ـ مؤسسه اطلاعات، ماهنامه اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 148 ـ 147، آذر و دي 1378 هـ ش، تهران.

18ـ هانتينگتون، ساموئل، موج سوم دمكراسي، ترجمه احمد شهسا، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، سال 1373 هـ ش.

ب) لاتـــين

1. S.Lash J. Urry. The End of Organized Capitalism (Cambridge, Polity Press, 1987).

2. J. Aart Scholte, "Global Capitalism and the state", International Affairs, 1997.

3. Roland Robertson, Globalization: Social The Ory and Global Culture (London, Sage, 1992).

4.4. Robert W.cox, Aperspective on Global izatieh (Boulder: Lynne Reinner, 1996).

5. David Harvey, The condition of Postmodernity; An inguiry into The Conditions of Culyural Change (Oxford, Basil Blackwell, 1989).

7. Anthon Giddens, Living in a post_Traditional Society in Reflexive Modernization (Stanford University Press, 1995).

7. Anthony Mcgrew, The Transformation of Democracy (Combridge, Polity Press).

8. Crashner, "compromising Westphalia", International security, 20(3) 1995.

9. Anthon Giddens, The cosQuences of Modernity (combridge, Polity, Press, 1990).

10. Kenichi Ohmae, "The rise of the region state", Foreign Affairs 72(3).

11. Hobsbawn,E.J. The Age of Revolution, New York: New Americah Library, 1962.

12. Dishman, Robert.B.(1971) Burke and paine: on Revolution and the Rights of man. New york: Charles Scribner's son.

13. Mannheim,K.(1954) Ideology and vtopia. London: Routledge and kegan.

14. Russell, Bertrand.(1970) Education and the Social Order. London: Unwin Books.

15. Baumer, Franklim Levan. ed.(1978) Main Currents of Western Thought. New Haven: Yole university.

16. Frisby, David and Derek Sayer.(1986) Society. London: Tavistock Publications.

17. Mann. M.(1973) Consciousness and Action Among the Western Working Class. London: Macmilla.

18. Smith, steve, and Baylis, John. The Global ization of World Politics: An Introduction to International Relations, (Oxford: Oxford university Press, 1997 (..

([1]).دانشجوي دورة كارشناسي فقه شافعي دانشگاه مذاهب اسلامي.

([2]).ر.ک.به: S .Lashj .Urry .The End of Capitalism Organized (Cambridge, Press Plity, 1987).

([3]).J. Aart Scholte, “Global Capitalism and the State”, International Affairs, 1997. 73; pp. 425 – 427.

([4]).ر.ک.به:Robertson Roland, Globalzation: The Social ory and Global Culture (London, Sage, 1992).

David Harvey, The Condion of Postmodernity; An in guiry into the Culyural Change (Oxford, Basil Blackwell, 1989

([5]).Anthony Giddens, Living in apost - Traditional Society in Reflexive Modernization (Stanford University Press, 1995

([6]).Anathony McGrew, The Transformation of Democracy, Globalization and Territorial Democracy (Combridge, Polity Press, ?) PP. 7 – 8.

([7]).قريب، حسين، جهاني شدن و چالشهاي امنيتي جمهوري اسلامي ايران، اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 168 ـ 167، ص 58.

([8]).Roland Rebertson, OP. cit, P.7

([9]).جوزف ناي و رابرت كوهن، وابستگي متقابل در سياست جهاني، ترجمه وحيد بزرگي، تهران، انتشارات

جهاد دانشگاهي، 1375، ص 949 ـ 940.

([10]).همان.

([11]).Anthony Mcgrew. OP. cit, PP. 7-8.

([12]).Crasner, Copomising Westphalia” International Security, 20 (30) 1995, pp 51 - 55.

([13]).Anthony Giddens

([14]).Anthony Mcgrew, OP, cit. PP. 17-18.

([15]).امانوئل والرشتاين، سياست و فرهنگ در نظام متحول جهاني، ترجمه پيروز ايزدي، تهران، نشرني، 1377، ص 266 ـ 225.

([16]).Kenichi Ohmae, "The rise of the region state", Foreign Affairs 72 (3), P.22

([17]).قريب، حسين، جهاني شدن و چالشهاي امنيتي جمهوري اسلامي ايران، اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 168 ـ 167، ص 60.

([18]).آس فاوكامسا، جهاني شدن و منطقه گرايي و تأثير آن بر كشورهاي در حال توسعه، ترجمه اسماعيل مرداني گيو، اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 148 ـ 147، ص 183.

([19]).بنگريد به: Hobsbawn ,J.E. (1902) ,Revolution of age the ,1784 – 1848. New :York New American Library.

([20]).راسل، برتراند، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريابندري، تهران، انتشارات كتاب پرواز، جلد دوم، 1373، ص 823.

([21]).پي تيلر، اي. جي، عظمت و انحطاط اروپا، ترجمه هرمز عبداللهي، تهران، انتشارات آموزش انقلاب

اسلامي، 1370، ص 17.

([22]).وندال، هرمن، سير تكامل عقل نوين، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1376، ص 512.

([23]).كندي، پال، ظهور و سقوط قدرتهاي بزرگ، ترجمه م. قائد. ناصر موفقيان و اكبر تبريزي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، 1371، ص 64.

([24]).وبر، ماكس، اخلاق پروتستاني و روح سرمايه داري، ترجمه عبدالكريم رشيديان و پريسا منوچهري كاشاني، تهراني، انتشارات علمي و فرهنگي، 1373، ص 192.

([25]).مايز، پي يز، رشد اقتصادي، ترجمه علي محمد فاطمي قمي، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، 1368، ص 57.

([26]).هايلبروند، رابرنسال، سرمايه داري در قرن بيست و يكم، ترجمه احمد شهسا، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1367، ص 32.

([27]).Oishman, Robert. B. (1971) Burke and Paine: on Revolution and the Right of man. New York: Chrles Scribner’s. Son , p265

([28]).Mannheim,K. (1954) Ideology and Utopia. London: Routledge and Kegan. P. 76

([29]).Russell, Bertrand (1970) Education and the Social order. London Vnwin Books, pp. 138 – 139.

([30]). پلامناتس، جان، ايده ئولوژي، ترجمه عزت ا فولادوند، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1373، ص 49.

([31]).Baumer, Ofranklin Leven. Ed. (1978) main currents of western thought. New Haren: Yale university, p. 103.

([32]). راسل، برتراند، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريابندري، جلد دوم، ص 695.

([33]).آربلاستر، آنتوني، ظهور و سقوط ليبراليسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مركز، 1368، ص 172.

([34]).Frisby. David and Derek Sayer (1986) Socity. London: Tavistock Publications, P. 46.

([35]).اشتن، ت.س، انقلاب صنعتي، ترجمه احمد تدين، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي 1375، ص 32.

([36]).روسو، پي ير، تاريخ صنايع و اختراعات، ترجمه حسن صفاري، تهران، انتشارات كتاب هاي جيبي، 1366، ص 240.

([37]).دهشيار، حسين، جهاني شدن تكامل فرآيند برون بري ارزشها و نهادهاي غربي، اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 158 ـ 157، ص 85.

([38]).بنگريد به: m mann. (1973) The Among Action and conscionness Western Working .London :London: Macmilla.

([39]).نويمان، فرانس، آزادي و قدرت و قانون، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمي، 1373، ص 7.

([40]).هانتينگتون، ساموئل؛ موج سوم دموكراسي ، ترجمه ي احمد شهسا ، تهران، انتشارات علمي وفرهنگي، 1373، ص 79.

([41]).Smith, Steve, and Baylis, John. The Globalization of world politics: an Introduction to International Relations, (Oxford: Oxford university Press, 1997) P.9.

([42]).مرداني گيوي، اسماعيل، جهاني شدن: نظريه ها و رويكردها، اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، شماره 168 ـ 167، ص 32.